بسم الله الرحمن الرحیم

# ترتیب منطقی بحث

تربیت اجتماعی، یکی از ساحت­های تربیت است. اگر می­خواستیم ترتیب منطقی را رعایت کنیم، بایستی از تربیت جسمانی و بدنی شروع می­کردیم؛ ولی از این جهت که به بحث تربیت اجتماعی کمتر پرداخته شده است، بدون رعایت ترتیب منطقی، آن را مقدم کردیم.

# مباحث مقدماتی

## رابطه اخلاق و تربیت

قبل از این‌که به مباحث تربیت اجتماعی و نگاه فقهی به آن برسیم، باید یک سلسله مقدمات، مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برخی از این مقدمات بیان شد و نتیجه آن این نکته مهم بود که اخلاق و تربیت از یک نگاه، دارای یک نقطه اشتراک و یک نقطه افتراق هستند؛ نقطه اشتراک آن وقتی است که اخلاق بخواهد به حوزه خودسازی بپردازد و یا بخواهد به دگرسازی و دگرپردازی توجه کند.

## درون‌مایه مکاتب فکری

حتماً در هر مکتب و سیستم فکری­ای یک سری مبانی و محتوای مشترک وجود دارد که موردتوجه قرار می­گیرند. وقتی گفته می­شود که باید خود یا دیگری را بر اساس اصول و ضوابط تربیت اجتماعی اسلام تربیت کنیم، آن مبانی و اهداف و آن محتوای کلی یک امر مشترک است؛ مثل اینکه عزلت بهتر است یا مخالطت؟ اینکه انسان گوشه‌نشین باشد یا در تعامل اجتماعی بیشتر باشد؟ در اخلاق، وقتی انسان می­خواهد خود را با اسلام تنظیم کند، باید بداند اسلام در اینجا چه می­گوید؛ همچنین وقتی که می­خواهد دیگری ـ مثل فرزند، دوست و یا جامعه ـ را تربیت کند، باید بداند که در اسلام، اصل بر عزلت است یا مخالطت؛ یا در روابط اجتماعی اصل بر صداقت و صمیمیت است یا قیودی دارد و مسائلی نظیر آن.

## ضرورت تبعیت از مبانی

این ضوابط و معیارهایی که در حوزه مبانی و اهداف عمومی اجتماعی ـ اقتصادی قرار می­گیرد، همان چیزی است که در جایگاه نخست قرار دارد. حال اگر کسی می­خواهد آن‌ها را در خودش پیاده کند، باید این روش را دنبال کند. و اگر می­خواهد در دیگری ایجاد کند، باز هم بایستی از این اصول تبعیت کند.

پس علومی داریم که راجع به اجتماع، سیاست، اقتصاد و ... می­باشند، که همان نظام اسلامی یا نظام­های دیگر مکاتب را شکل می­دهند. این‌که اسلام، در حوزه اجتماعی، روابط سیاسی و مسائل اقتصادی چه می­گوید؟ یا در حوزه مسائل فردی، روحی و روان‌شناختی چه نگاه و دیدگاهی دارد؟

## نکته پایانی

بعد از تنقیح این مباحث، به این مرحله می­رسیم که برای خودسازی یا دگرسازی چگونه باید عمل کرد؟ اگر این روند، این‌گونه درست پیش برود، آنگاه می­توان گفت اینکه تعداد علوم چند تاست، مهم نیست؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، محتواست. باید محتوایی را تولید کرد که دیدگاه­های اسلام را در این ساحت­ها و قلمروهای مختلف مشخص کند. سپس می­توان گفت این مطالب، بین اخلاق و تربیت مشترک است و برای پیاده‌سازی آن‌ها چه مسیری را باید طی کرد؟

خیلی وقت­ها در بعضی مسائل مثل حوزه­های خاص روانی، روحی، اخلاقی و ...، علم اخلاق هم به مبانی کلی پرداخته است و هم به بخش خودسازی. لذا در عمل وقتی وارد مقوله تربیت می­شویم، از اخلاق کمک می­گیریم. این خلاصه­ای بود از آنچه قبلاً بیان شد.

# انواع حوزه‌های اخلاقی

مطلب بعد، بیان چند نکته­ پیرامون رابطه اخلاق و فقه است. یک تفاوت واضح بین اخلاق و فقه این است که اخلاق دو حوزه دارد: 1. حوزه صفات، که به آن فضائل و رذائل نیز گفته می­شود. 2. حوزه افعال. با ملاحظه کتاب جامع السعادات و سایر کتاب­های اخلاقی، مشاهده می­شود بخشی از مباحث این کتاب­ها، بحث­هایی مثل کبر، عجب و ... است که جنبه صفاتی دارد. بخشی از مباحث هم مثل غیبت، کذب و ... جنبه رفتاری دارد.

# رابطه فقه و اخلاق

وقتی به فقه مراجعه می­کنیم، می­بینیم که علی‌الاصول و عمدتاً سروکارش با افعال اختیاری است. در اخلاق از لحاظ موضوع، هم صفات موضوع قرار می­گیرند و هم رفتارها؛ ولی در فقه بیشتر رفتارها موضوع قرار می­گیرند. از لحاظ محمول، در اخلاق از حسن و قبح بحث می­شود و در فقه از احکام خمسه. آیا حقیقت حسن و قبح، یک امر توصیفی است یا یک امر هنجاری؟ آیا واقعیت دارد یا اعتباری است؟ این­ها چیزهایی است که باید در جای خود بحث شود.

با توجه به این تفاوت و نقشه‌ای که تصویر شده، باید دید که فقه در زمینه بخش­های دوگانه اخلاق، و همچنین در ارتباط با محمول اخلاقی، چه نسبتی برقرار می­کند؟

## دامنه فقه

فقه که موضوعش رفتارهای اختیاری است، یک عرض عریض دارد. از سوی دیگر هر رفتار اختیاری، حتماً واجد یکی از احکام خمسه می­باشد که موضع فقه باید نسبت به آن مشخص شود؛ بنابراین دامنه فقه یک دامنه بسیار وسیع است.

## رابطه فقه با حوزه اول اخلاق

### طرح یک شبهه

وقتی این فقه را در ارتباط با آن دو قلمروی اخلاق می­سنجیم، نسبت به قلمروی اول که همان صفات و فضائل و رذائل است، ممکن است گفته شود فقه در اینجا با آن هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا فضائل و رذائل، اوصافی نفسانی است؛ نه اوصاف فعل اختیاری که در فقه بررسی شود. به همین دلیل فقه نباید ارتباطی با فضائل و رذایل برقرار کند؛ زیرا تکلیف فضائل و رذائل مشخص است و باید در همان حوزه اخلاق باقی بماند. این یک نگاه است.

### دفع شبهه

در جواب می­گوییم: درست است که فضائل و رذائل، اوصاف روحی­اند نه رفتاری که بخواهند مستقیم در فقه وارد شوند؛ اما سؤال اصلی این است که آیا این اوصاف روحی و روانی و این فضائل و رذائل، در اکتساب و اجتنابشان ـ به همان تعبیری که در اخلاق آمده ـ اختیاری­اند یا خیر؟ در جواب می­گوییم: بله، خیلی وقت­ها این‌گونه است و این فضائل و رذائل را می­توان اکتساب کرد و یا از آن‌ها اجتناب نمود؛ به‌عبارت‌دیگر از یک طرف، اکتساب و اجتناب به آن‌ها تعلق می­گیرد و از طرف دیگر، اکتساب و اجتناب، یک فعل اختیاری هستند؛ پس نتیجه می­گیریم که فقه در حوزه اخلاق صفاتی ـ یعنی اخلاق روحی ـ هم وارد می­شود. بر این اساس این قسم از فقه را می­توان «فقه‌الاخلاق» ­نامید.

### نحوه ارتباط فقه با این حوزه

اگرچه این صفات ـ فضائل و رذائل ـ نمی­تواند مستقیم در حوزه فقه بیاید، اما می­تواند اکتساب و اجتناب شود؛ درنتیجه فعل اختیاری به آن‌ها تعلق می­گیرد. به‌عبارت‌دیگر می­توان کذب و عجب را از خود دور کرد و توکل و اخلاص را در خود ایجاد کرد. همین به دست آوردن و اجتناب کردن، فعل اختیاری ماست که گاهی جوانحی است و گاهی جوارحی؛ یعنی گاهی با تأملات درونی می­توان این صفات را ایجاد کرد یا از خود زدود و گاهی با فعالیت­ها و اقدامات عملی.

### خلاصه‌ شبهه مذکور و دفع آن

بحث سر این است که باید دامنه فقه را وسیع­تر کرد و بخش­هایی را که مغفول واقع شده است را با روش‌شناسی و متدولوژی کنکاش کرد و پیش برد. پس در حوزه اول اخلاق که فضائل و رذائل باشد، ابتدا ممکن است گفته شود که این حوزه از دایره فقه خارج است؛ زیرا فضائل و رذائل پدیده­هایی نفسانی و روانی هستند؛ درحالی‌که فقه، سروکارش با افعال اختیاری مکلف است و لذا رابطه­ای میان آن دو وجود ندارد.

جواب این است که ارتباط بین آن دو وجود دارد. به این بیان که اگرچه صفاتی چون کبر و توکل و عجب به عنوان یک پدیده نفسانی و روانی، به‌طور مستقیم در فقه مورد بحث قرار نمی­گیرند، ولی چون متعلق فعل اختیاری واقع می­شوند ـ یعنی اکتساب و اجتناب می­شوند، چه به صورت جوارحی و چه به صورت جوارحی ـ به عنوان موضوع فقه قرار می­گیرند.

### نتیجه‌گیری

بنابراین می­توان گفت همه آنچه در بخش اول در حوزه اخلاق وجود دارد ـ یعنی فضائل و رذائل ـ به دلیل این مقدمات، با واسطه در دایره فقه داخل شده و مورد بحث قرار می­گیرند. پس همان‌طور که فقه ـ به عنوان مثال ـ در وسائل مرحوم صاحب وسائل توجه به مسائل فقهی دارد، در اینجا هم باید یک فقه با عنوان «فقه ­الصفات» یا «فقه الفضائل و الرذائل» داشته باشیم. منظور از فقه الفضائل و الرذائل این است که فضائل و رذائل مورد بحث در اخلاق، از یک جهت قابل اکتساب یا اجتناب است و از جهت دیگر اکتساب و اجتناب کردن، فعل اختیاری است؛ بنابراین یک باب فقهی مورد نیاز است که آن را «فقه‌الاخلاق» نامیدیم.

### وجه تسمیه به «فقه الصفات»

همچنین می­توان این باب فقهی را «فقه الصفات» هم نامید؛ به این معنا که حکم اکتساب و اجتناب از صفات روحی را مورد بحث قرار می­دهد. به عنوان مثال بررسی می­کند که محبت یا توکل بر خدا که صفاتی نفسانی هستند، چه مقدار واجب و چه مقدار مستحب می­باشند. پس فقه می­تواند از حیث اکتساب و اجتناب این صفات، داوری کند. این خود یک باب فقهی می­شود که مربوط به حوزه صفات ـ فضائل و رذائل ـ است.

## رابطه فقه با حوزه دوم اخلاق

همان‌طور که بیان شد، اخلاق دو حوزه دارد: حوزه صفات و حوزه رفتارها. حوزه صفات از حیث این که خوبی و بدی و آثار و مضرات صفات را تشریع می­کند، یک بحث اخلاقی است؛ ولی وقتی سخن از آن به میان آمد که اکتساب و اجتناب این صفات، کدام حکم از احکام خمسه را دارد، وارد حیطه فقه می­شود و در آنجا مورد بحث قرار می­گیرد.

### نحوه ارتباط فقه با این حوزه

بخش و محور دوم اخلاق، افعال و رفتارها بودند. این بخش واضح است که باید تماماً با نگاه فقهی مورد بحث قرار گیرد. در اخلاق از جهت حسن و قبح بحث می­شوند؛ ولی بالاخره همه این رفتارها، افعال اختیاری هستند و کلُ فعل الاختیاری لهُ حکمٌ منَ الاحکام الخمسه؛ لکلِ واقعة حکمٌ، که این قاعده را نیز ثابت کردیم و از قضایایی است که قیاساتها معها؛ چرا که واضح است و برهان عقلی نیز وجود دارد که هر رفتاری در منطق دینی، یکی از پنج حکم را داراست. بنابراین بخش دوم اخلاق، بدون واسطه و مستقیم در فقه مورد بحث قرار می­گیرد.

بنا بر آنچه گفته شد، بخش اول اخلاق به صورت مستقیم موضوع فقه واقع نمی­شود؛ ولی با توجه به این که اکتساب و اجتنابش اختیاری است، در حیطه فقه داخل شده و فقه الصفات را شکل می­دهد. و اما بخش دوم اخلاق، وقتی همه افعال اختیاری باشد، می­تواند در اخلاق مورد بحث واقع شود؛ همچنین فقیه این حق را دارد که از زاویه احکام خمسه، این افعال را مورد بررسی قرار دهد.

### جایگاه این حوزه در فقه

البته این رفتارهایی که در اخلاق آمده است، نمی­توان گفت همه را در یک باب فقهی می­گذاریم؛ زیرا رفتارهای اخلاقی دامنه وسیعی دارند و بخش­ زیادی از آن‌ها در ابواب فقهی موجود مثل نکاح، قضا، اطعمه و اشربه، مکاسب و ... جا می­گیرند. تنها بخشی از آن‌ها باقی می­ماند که نیاز به تأملات بیشتری دارد. اگرچه ممکن است سرنخی از آن‌ها نیز در همین ابواب فقهی موجود، وجود داشته باشد. به عنوان مثال در مورد رفتارهایی همچون غیبت کردن یا گوش دادن به غنا، اصل اینکه خوب است یا بد و اینکه حکمش چیست، باید در فقه جواب داده شود. فقه به دلیل نداشتن یک چهارچوب جامع، در باب مکاسب ـ به عنوان مثال ـ به چنین موضوعاتی ـ غیبت و غنا ـ بر می­خورد و چون موضوعات مهمی هستند، مجبور است از آن‌ها بحث کند. لذا ابواب فقه نیاز به تصفیه دارند. نتیجه­اش این است که حجم مکاسب محرمه، بسیار کم­تر از این خواهد شد. بخش قابل‌توجهی از کتاب مکاسب محرمه شامل بحث­هایی است که در اخلاق بوده و اکنون در فقه بحث شده است، یا مباحثی که حتی در اخلاق هم نبوده و جایگاه منقحی در ابواب فقهی نداشته است؛ ولی فقه خود به صورت مستقیم و استطراداً به آن پرداخته است. مثل سلام کردن که بحث فقهی مهمی دارد؛ درحالی‌که جایگاهی در فقه ما ندارد و به مناسبت مبطلات نماز از آن بحث شده است. درحالی‌که سلام، یک بحث مهم فقهی است و باید جایگاه مشخصی در فقه داشته باشد. از این جهت است که در این سال­ها تلاش کرده­ایم تا فقه را نظام‌مندتر کرده، بسط دهیم تا به حوزه­هایی که ورود پیدا نکرده است، ورود پیدا کند و حوزه­هایی که به آن‌ها ورود پیدا کرده است، سامان پیدا کند.

بنابراین بخش دوم اخلاق ـ رفتارهای اخلاقی ـ همان رفتارها و آداب و سلوک اجتماعی است که جایگاهی در فقه ندارد؛ به‌عبارت‌دیگر در فقه به بابی نیاز داریم که مربوط به رفتار اجتماعی باشد. بخشی از این روابط اجتماعی، روابط خاص اجتماعی مثل پدر، مادر و ... است و در جاهایی روابط عمومی اجتماعی می­باشد.

### نگاه صاحب وسائل به مسئله

این یکی از جاهایی است که مرحوم صاحب وسائل با ذهن تیز خود به این مباحث، نگاه فقهی کرده است. به عنوان مثال ایشان در کتاب «جهاد النفس» به این نکته توجه نموده و به فضائل و رذائل نگاه فقهی کرده­اند. همان‌طور که در این کتاب، به بخش اول اخلاق توجه نموده، در کتاب «العشرة» بخش رفتارهای اجتماعی عمومی و معاشرتی را موردتوجه قرار داده است. اگر به وسائل نگاهی بیندازیم، در عناوینش آمده هذا واجبٌ، حرامٌ، مستحبٌ، مکروهٌ؛ یعنی نگاه، نگاه فقهی است. اگرچه جایی در فقه متعارف ما پیدا نکرده، ولی باید پیدا کند.

## ویژگی‌های فقه شیعی

فقه ما فقهی فعال، پویا و مطابق با زمان است. البته یک ضوابط شرعی و الهی نیز بر آن حاکم است که باید به آن نیز توجه کرد. این‌طور نیست که فقه دست و پا را ببندد؛ بلکه خیلی چیزها را باز کرده، تکلیف­ها را مشخص می­کند.

این دو حوزه اخلاق بود که فقه در آن‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ورود پیدا کرده است. بعضی از مسائل این دو حوزه، در ابواب فقهی موجود داخل شده است؛ ولی ابواب جدیدی همچون باب صفات، فقه اخلاقی صفات، و فقه روابط اجتماعی یا معاشرت و امثال آن‌ها را هم باید پایه‌ریزی کرد.

## وظایف اخلاق

مطلب دیگری که بسیار مهم است و باید به آن توجه کرد، این است که اخلاق چه کارهایی انجام می­دهد؟ یعنی محمول اخلاقی یا داوری­های اخلاق چیست؟ صرف نظر از مباحث مربوط به فلسفه اخلاق و حسن و قبح، اخلاق سه کار اصلی را انجام می­دهد؛ یکی این که تحلیل می­کند و می­گوید این یعنی چه؟ علت، عامل و نتیجه چیست؟ مضار و منافعش چیست؟ این یک کار تحلیلی بنیادی است که اخلاق انجام می­دهد. دوم این که اخلاق بر این اساس، حسن و قبح به معنای زیبایی و عدم زیبایی و جمال و عدم جمال را بیان می­کند. به عنوان مثال بیان می­کند این صفت برای انسان زیباست یا نه. این زیبایی و عدم زیبایی به معنای اخلاقی­­اش چیست؟ فعلاً قصد ورود به این بحث را نداریم. سوم این که توصیه­های رفتاری هم می­کند؛ یعنی اخلاق هم مانند فقه، وقتی از حسن و قبح سخن می­گوید، حسن و قبح اخلاقی را به منزله احکام شرعی در نظر می­گیرد که پنج تاست؛ یعنی همان‌طور که ما در فقه پنج حکم داریم، در اخلاق نیز چنین است. نه این که در اخلاق یا حسنٌ باشد، یا قبیحٌ و یا تساوی؛ بلکه حسن و قبح هم درجات دارد. درجات آن تقریباً همان پنج مرتبه­ای است که در احکام، وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه نامیده می­شوند.

### منطقة الفراغ

خیلی از چیزهایی که اخلاق به آن نمی­پردازد، در واقع همان منطقة الفراغ اخلاق است؛ یعنی از نظر اخلاق، ملاک حسن و قبح در آنجا نیست. البته کمتر به این قسمت پرداخته شده است. به‌عبارت‌دیگر از آن‌هایی سخن به میان آمده که حسن و قبح دارند. آن‌هایی که گفته نشده، یعنی آزاد است.

### طرح یک سؤال

حال این سؤال مطرح می­شود که اگر کسی دین نداشته باشد و ملتزم به شریعتی نباشد، به اخلاق مراجعه می­کند، ولی برای کسی که ملتزم به شریعت است، این اخلاق و فقه برای چیست؟ اصلاً با فرض وجود فقه، آیا نیازی به اخلاق است؟ این دو دستگاه چه نسبتی با هم دارند؟

### جواب سؤال

در پاسخ گفته شده است که فقه نمی­تواند صفات و روحیات انسان را تحلیل و خوبی و بدی آن‌ها را مشخص کند. بلکه این اخلاق است که به تحلیل و تشخیص حسن و قبح صفات می­پردازد؛ یعنی کاری که فقه به صورت مستقیم نمی­تواند آن را انجام دهد. این حوزه خاصی است که اختصاص به اخلاق دارد و کار فقه نیست. اما وقتی به حیطه اکتساب و اجتناب این صفات وارد می­شویم، یا آنجایی که مربوط به محور دوم اخلاق یعنی رفتارها است، وضعیت متفاوت است. در موضع اول حسن و قبح صفات مورد بحث بود و در موضع دوم حکم شرعی آن‌ها. سخن ما این است که صفات بما هی صفات و نیز تشخیص حسن و قبح را داخل در محدوده خاص اخلاق می­دانیم و در رفتارها نیز تشخیص­های عقلی اخلاق را می­پذیریم. یعنی با قطع‌نظر از شرع، عقل می­گوید این خوب است و آن بد.

## اقسام تشخیص اخلاق

باید توجه داشت تشخیص­های اخلاق که بیانگر حسن و قبح است، دو قسم می­باشد: یا حسن و قبح عقلی و قطعی است و یا حسن و قبح ظنی و عرفی. اینجاست که اخلاق شرعی از اخلاق غیرشرعی جدا می­شود.

### رابطه فقه با قسم اول

در هر جا که اخلاق تشخیص حسن و قبح را به شکل عقلی و قطعی بر عهده دارد، این خود جزو مقدمات فقه و مصداق قاعده «کلّما حکمَ به العقل حکمَ به الشرع» می­شود. اگر عقل به صورت قطعی گفت که حسادت یا ظلم بد است، این تشخیص قطعی خود جزو مقدمات و مبادی فقه می­شود. فقه می­گوید عقل قطعی این را گفت و کلما حکمَ به العقل حکمَ به الشرع؛ در نتیجه حکم، فقهی می­شود. بنابراین اخلاق ابتدا حسن و قبح صفات را تشخیص می­دهد و سپس به تبع آن تشخیص، توصیه قطعی به اکتساب یا اجتناب می­کند. بنابراین حکم عقلی قطعی، وظیفه اخلاق است. حکمی که از مبادی فقه محسوب شده و مصداق قاعده ملازمه در فقه به شمار می­آید. خیلی از چیزهایی که داخل در مصادیق قاعده ملازمه می­شود، حکم فقهی از آن متولد می­گردد.

### رابطه فقه با قسم دوم

اما اگر تشخیص­های اخلاق مثل خیلی از تشخیص­های عرفی رایج در دنیا ـ مثل این که از نظر اخلاقی، زن نباید حجاب داشته باشد و اخلاقیاتی از این نوع که گاهی مطابق با شرع و گاهی غیر مطابق با شرع است ـ ظنی باشد، در اینجا اخلاق عرفی از اخلاق شرعی جدا می­شود. نه می­توان آن‌ها را از نظر اخلاقی ارزش تلقی کرد و نه می­توان آن‌ها را جزو مبادی مؤثر در فقه برشمرد. در این صورت در هر موردی باید به شرع مراجعه کرد؛ یعنی باید به متون دینی و نقلی مراجعه کرد و دید آیا آن را نفی می­کنند یا می­پذیرند یا سعه و ضیق می­دهند. در اینجا تشخیص‌دهنده، نقل است و باید ببینیم شرع چه می­گوید.

### نتیجه‌گیری

لذا با قطع‌نظر از دین، اگر اخلاق عرفی در هر دو حوزه صفات و افعال دارای قضاوت­های قطعی بین باشد، این حکم عقلی قطعی، مبنای فقه می­شود؛ یعنی فقها از این اخلاق استفاده می­کنند. در اینجا اخلاق در عرض فقه نیست، بلکه در طول آن است؛ یعنی احکام قطعی به کمک فقه می­آید. ولی محور احکام ظنی و استحسانات، ارزشی ندارد. بلکه بایستی ابتدا به دین عرضه شده و سپس اعتبار یا عدم اعتبارش روشن گردد.

## انواع اخلاق از نگاه علمی و رابطه‌اش با فقه

در علوم انسانی از انواع اخلاق مثل اخلاق پزشکی و ... در غرب سخن می­گویند. از بین آن‌ها هر آنچه به مستقلات عقلیه برگردد، فقه ما که ناظر به اخلاق است نیز آن را می­پذیرد و هر آنچه به مستقلات عقلیه برنگردد، باید به عنوان یک موضوع به دین عرضه شود.

## جمع‌بندی

بنابراین فقه باید گسترش پیدا کرده و بخش­های اخلاقی را در برگیرد. البته نمی­گوییم جای اخلاق را می­گیرد؛ ولی باید فقهایی باشند که آن‌ها را پوشش دهند. اخلاق کار خود را می­کند و فقه کار خود را. اگر در حوزه مستقلات عقلی باشد، فقه از اخلاق کمک می­گیرد و با قاعده ملازمه، دلیل فقهی درست می­کند. در غیر این صورت بیشتر به عنوان یک موضوع می­توان از آن استفاده کرد. در این صورت حکم اخلاقی، حکم نهایی نیست. ممکن است در اروپا چیزهایی به عنوان یک ارزش اخلاقی، خیلی جا افتاده باشد، درحالی‌که ولی هیچ حکم عقلی مستقلی در رابطه با آن وجود نداشته باشد. این‌گونه احکام اخلاقی نه ارزش دارد و نه می­تواند مبنای احکام فقهی قرار بگیرد. بلکه همه آن‌ها باید به اصول و قواعد شرعی عرضه شود.

نکته دیگر این است که خیلی وقت­ها شرع و متون دینی ما به اخلاق در تشخیص حسن و قبح کمک می­کنند. در روایات ما درباره بسیاری از اوصاف و چیزهایی که احیاناً بر عقل مخفی است، سخن گفته شده و شرع از آن پرده برداشته است. در اینجاست که نقل در حوزه تحلیل، علل، عوامل و حسن و قبح که ممکن است عقل ما به تنهایی نتواند آن واقعیت­ها را کشف کند، به کمک عقل می­آید.

حکم عقلی اگر مستقل است، باید همه جوانبش را روشن کند. ولی متأسفانه در این قسمت ضعف وجود دارد؛ یعنی اخلاق ما یک اخلاق اجتهادی نیست. بلکه همان اخلاق یونانی است که کمی دستکاری‌شده است. هیچ‌وقت یک حرکت اجتهادی در حوزه اخلاق وجود نداشته است؛ همان‌طور که فقه ما نیز در حوزه­های اخلاقی خود را کنار کشیده است. از این جهت است که بعضی موضوعات بسیار مهم وجود دارد که اخلاق آن‌ها را مورد بررسی و حل‌وفصل قرار نداده است و فقه نیز وقتی بی­توجهی اخلاق را مشاهده کرده، خیلی وارد این موضوعات نشده است.